شاهد کودک

- ماهنامه‌ی شاهد کودک
- شماره ۴۷ آذر ۱۳۸۸
- بها ۳۵۰ تومان



گربه‌ی خال‌خالی ۳
بلد نیستم! ۴
علمی ۷
آقاقورباغه‌ی سبز خال‌دار ۸
نوتشتم ۱۰
ایران ۱۲
داستان های نوید و ندا ۱۴
بزرگ ۱۵
شدن ۱۶
مورچه ۱۸
داستان کودک ۱۹
جدول ۲۰
کاردستی ۲۱
لطیفه ۲۲
عید قربان مبارک ۲۳
راه‌حباب ۲۴
آتاریچّه‌ها ۲۶
رنگم کن ۲۷
معرفی کتاب
فرم اشتراک شاهدکودک





به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سردبیر: دکتر عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه

❊ ❊ ❊

دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلدیس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگ امید
حروفچین: ویدا امیدی
ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹
آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

❊ ❊ ❊

ناشر: انتشارات شاهد
تهران- خیابان ایت‌الله طالقانی
خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی
شماره۳ -تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

❊ ❊ ❊

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی- بالاتر از حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳



تصویر روی جلد: سحر حق گو

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است
* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است



گربه‌ی خال خالی

● فریبرز لرستانی «آشنا»
● تصویرگر: محمدرضا محمدی آذر

علی کوچولو کشیده
یه گربه‌ی خال خالی
گربه دُمی تکون داد
گفت اینو با خوش‌حالی

خال خالیم قشنگم
شبیه یه پلنگم
با چنگالای تیزم
خوب می‌تونم بجنگم

با پاک‌کُنش علی جون
خال‌های اون رو برداشت
گربه خجالت کشید
دُمشو رو کولش گذاشت







کتایون کیایی

تصویرگر: نسیم بهاری

آقاقورباغه‌ی سبز خال‌دار

توی یک برکه‌ی کوچک؛ کنار یک مزرعه‌ی قشنگ صد تا قورباغه زندگی می‌کردند. شب که هوا تاریک می‌شد، همه با هم آواز می‌خواندند: قور قور... قور قور... فقط یک آقاقورباغه‌ی سبز خال‌دار بود که بلد نبود آواز بخواند. هرقدر صبح تا شب تمرین می‌کرد، نمی‌توانست آواز بخواند؛ چون بلد نبود که بخواند. اصلاً هیچ خانم قورباغه‌ای حاضر نبود با او ازدواج کند. یک روز آقا قورباغه، خسته شد و راه افتاد رفت. رفت و رفت تا رسید به درخت چنار که آقا کلاغه بالایش نشسته بود و غار غار می‌کرد. گفت: «آقا کلاغه! می‌شود به من هم آواز خواندن یاد



بدهی؟»

کلاغه گفت: «چرا نمی‌شه؟»

آقا قورباغه، یک روز پهلوی کلاغه ماند ولی نتوانست قور قور کردن یاد بگیرد. از کنار درخت چنار راه افتاد و رسید به خانم گنجشکه که روی بند رخت نشسته بود و جیک‌جیک می‌کرد. آقا قورباغه گفت: «به‌به! چه آوازی! می‌شود به من هم آواز خواندن یاد بدهی؟»

خانم گنجشکه گفت: «چرا نمی‌شود!»

خانم گنجشکه تا ظهر روی بند رخت نشست و آواز خواند ولی آقا قورباغه، آواز خواندن یاد نگرفت. خانم گنجشکه که صدایش گرفته بود پر زد و رفت. آقا قورباغه غصه‌اش گرفت. از کنار مزرعه که می گذشت. صدای زیبایی شنید: «قوقولی قوقو قوقولی قوقو.»

آقا قورباغه با خوش‌حالی رفت طرف مرغدانی. آقا خروسه روی نوک مرغدانی ایستاده بود و آواز می‌خواند. آقا خروسه بال‌هایش را به هم زد، چشم‌هایش را بست و با صدای بلند خواند: «قوقولی‌قوقو ظهر شده! قوقولی‌قوقو ظهر شده!»

آقا قورباغه برای آقا خروسه دست زد و گفت: «آفرین! چه صدایی!»

خانم مرغه نوک به زمین زد و گفت: «آواز خواندن که کاری ندارد! قدقدقدا قدقدقدا...»

آقا قورباغه سرش را پایین انداخت و گفت: «اما من بلد نیستم آواز بخوانم. میشه به من یاد بدهید؟»

تا غروب آقا خروسه و خانم مرغه برای قورباغه

آواز خواندند، ولی قورباغه یاد نگرفت. آقا خروسه گفت: «من دیگه باید بروم و بخوابم. باید صبح زود بیدار بشوم و مردم را برای نماز صبح بیدار کنم.»

خانم مرغه هم گفت: «من هم اگر خوب استراحت نکنم، نمی‌توانم فردا تخم بگذارم.»

آقا قورباغه‌ی سبز خال‌دار، با دلی پر از غصّه، راه افتاد طرف برکه. وقتی به برکه رسید، قورباغه‌ها صدایش کردند و پرسیدند: «کجا بودی؟»

قورباغه‌ی سبز خال‌دار، سرش را پایین انداخت و جواب نداد. یکی از قورباغه‌ها گفت: «آواز خواندن که بلد نبودی، حتماً حرف زدن هم یادت رفته!»

آقا قورباغه به گریه افتاد و گفت: «خیلی هم خوب بلدم!»

قورباغه‌ها آن قدر خندیدند که آب برکه به قل قل افتاد. یک دفعه آقا قورباغه‌ی سبز خال‌دار چشم‌هایش را بست و با صدای بلند خواند: «غار غار جیک‌جیک قدقدقدا قوقولی‌قوقو قورقور... غار غار جیک‌جیک جیک قدقدقدا قوقولی قوقو قورقور...»

وقتی آواز آقا قورباغه تمام شد، هفت تا خانم



قورباغه غش کردند و دهان بیست تا آقا قورباغه‌باز ماند.

هفته‌ی بعد، عروسی آقا قورباغه بود. کارت عروسی، یک برگ سبز نیلوفر بود که رویش نوشته بودند:

جشن عروسی
آقا قورباغه‌ی سبز خال‌دار خوش آواز و بانو
مکان: برکه‌ی سبز

* - برکه: جایی که آب در آن جمع می‌شود.

بلد نیستم!

الهه جون: متین، تو چرا دفترت را نیاوردی؟
متین: چون من دوست ندارم نقّاشی بکشم.
الهه جون: چرا؟
متین: بلد نیستم. همه‌ی بچّه‌ها بهتر از من نقّاشی می‌کشند.
الهه جون: متین جان اگر از ترس زشت کشیدن هیچ‌وقت نقّاشی نکشی، نقّاشی کشیدن را یاد نمی‌گیری.



نگاه کن که توی بدنت چه می‌گذرد

تصویر گر: میثم موسوی





مغز به تو کمک می‌کند که بفهمی در اطرافت چه می‌گذرد و بعد به اعضای بدنت می‌گوید که چه‌کار کنند.

وقتی می‌دوی، می‌توانی احساس کنی که قلبت تندتر می‌زند.



قلب تو مثل تلمبه‌ای است که دائم کار می‌کند و خسته نمی‌شود. قلب به شدّت کار می‌کند تا خون تمام بدنت را به رگ‌های خونی‌ات بفرستد تا همه‌ی اعضای بدن کار خود را بکنند.







اگر چیز داغی را بر داری، حس لامسه‌ات به مغز پیام می‌فرستد و مغز به دستت می‌گوید: «زود برو کنار»!





شش ها شبیه دو اسفنج بزرگ هستند و وقتی نفس می‌کشی پر از هوا می‌شوند. برای این که بدنت به کار خود ادامه‌دهد، به هوا، غذا و آب نیاز دارد؛ درست مثل یک ماشین که به سوخت نیاز دارد!





غذا از دهان به معده و سپس به روده های پر پیچ و خم تو می‌رود. غذا در بدن یک بزرگ‌سال حدود ۱۰ متر سفر می‌کند.



نوشتم ایران

توی آسمان
با خط باران
نوشتم ایران

روی ابر و باد
با آواز شاد
نوشتم ایران

بر روی دریا
با موج زیبا
نوشتم ایران

بر رود پر آب
با هر پیچ و تاب
نوشتم ایران

بر خاک و بر سنگ
یک اسم قشنگ
نوشتم ایران

- مهری ماهوتی
- تصویرگر: نسیم بهاری



هدیه برای عروس و داماد



تصویرگر: لاله ضیایی







آرام آرام
می‌رفت بالا
از روی دیوار
تا پشت گل‌ها

مانند نقطه
تاریک، تاریک
با دست و پایی
زیبا و باریک

از صبح تا شب
در حال کاری
چند دانه گندم
در لانه داری؟!

مورچه

● قیصر سربازی
● تصویرگر: حدیثه قربان





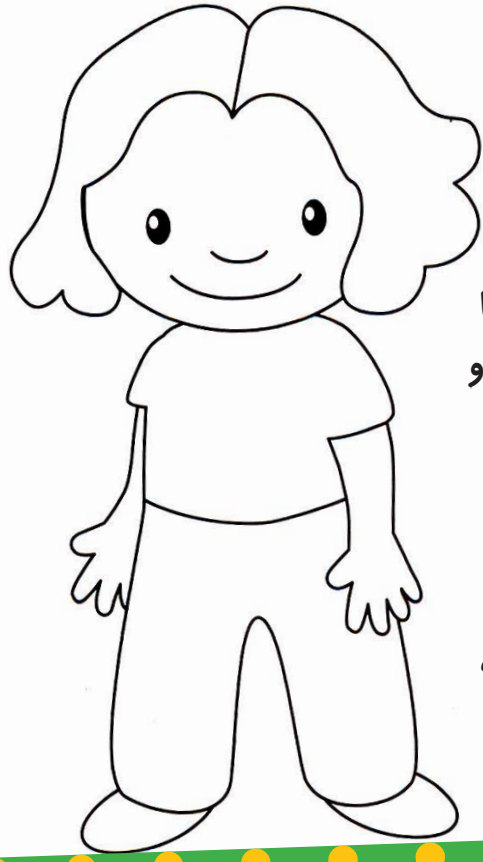
سرگرمی





بزرگ شدن





با انگشت این عکس‌ها را به ترتیب نشان بده و رنگ کن!

- بگو وقتی کوچک بودی، چه کسی از تو مواظبت می‌کرد؟
- حالا که بزرگ شدی، چگونه باید از او تشکّر کنی؟

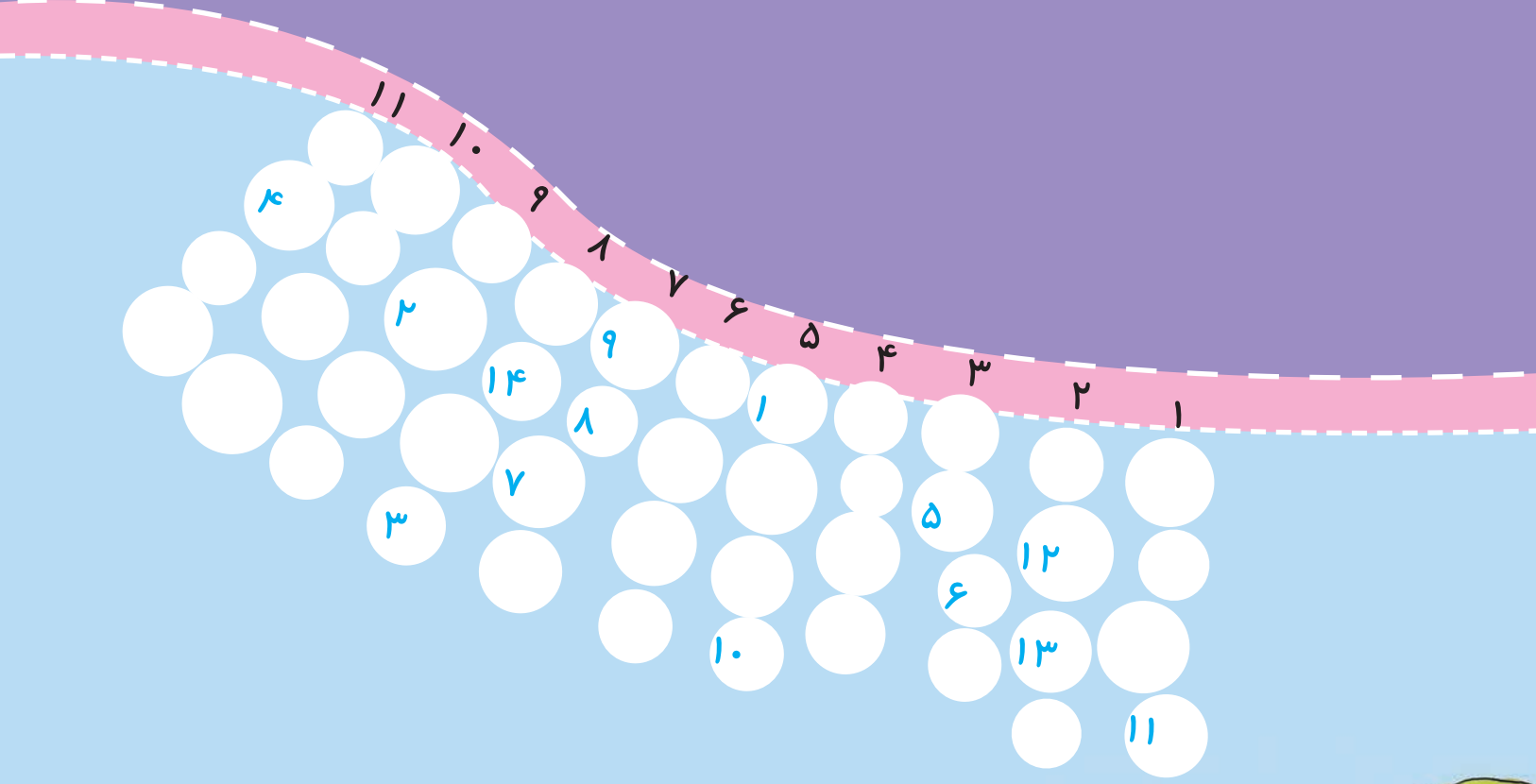


جدول

تذکّر: بعد از آن که به سؤال‌ها پاسخ دادید، رمز جدول را به ترتیب شماره پیدا کن.

۱ بهشت زیر پای اوست و به او مامان هم می‌گویند.
۲ به هفت روز شنبه تا جمعه می‌گویند.
۳ دوایی که پزشک به بیمار می‌دهد.
۴ آهسته به زبان خودمانی.
۵ بر روی آن زندگی می‌کنیم و سقف آن آسمان است.
۶ ریشه‌ی خوراکی نارنجی رنگ و پر خاصیّت که خرگوش به آن علاقه‌ی زیادی دارد.
۷ یکی از عبادت‌های مسلمانان که برای خشنودی خدا از صبح تا شب چیزی نمی‌خورند.
۸ میوه‌ی ترش و شیرین و دانه دانه که آن را سوغات شهر ساوه می‌دانند.
۹ با آن نفس می‌کشیم.
۱۰ پیامبری که برادرانش او را در چاه انداختند و سریال آن به تازگی از تلویزیون پخش شد.
۱۱ دومین ماه فصل پاییز.





● طراح جدول: ابراهیم زارعی

برندگان جدول شماره‌ی ۴۴:

- امیرعلی لطفی- اردکان
- زهرا فلاهیان- اصفهان
- آینام نیرومند توماج- بندر ترکمن

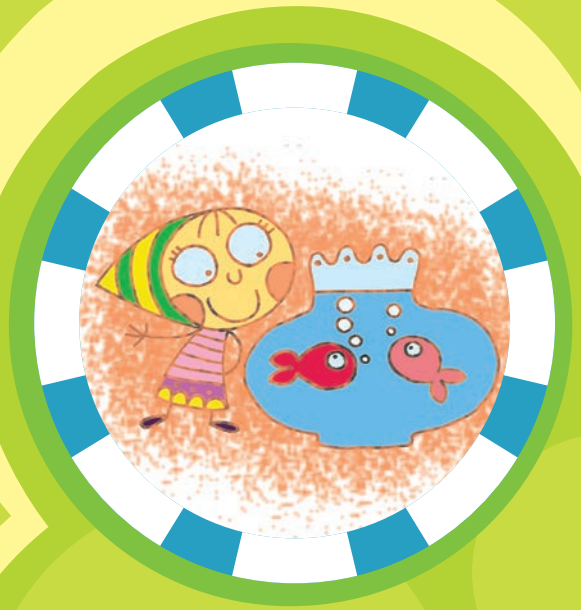


● تصویرگر: بهاره زارع

لطیفه

آب تنگ

مادر: دخترم آب ماهی‌ها را عوض کردی؟
دختر: نه هنوز آب تنگ را تا آخر نخورده‌اند!!!





تور ماهی‌گیری

یک نفر به ماهی‌گیری می‌رود،تور را در دریا می‌اندازد، امّا هرچی می‌کشد در نمی‌آید. زیر آب می‌رود و می‌بیند ماهی‌ها تور را بستند و والیبال بازی می‌کنند.

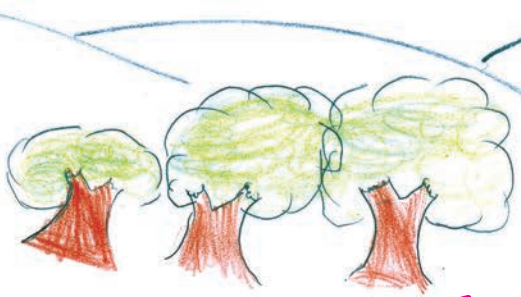


چیستان

نه دست دارد، نه پا دارد، از همه جا خبر دارد!

جواب: ذهن





داستان کودک

الاغی که با بارش از سرازیری برفی پایین می‌رفت

الاغ مشهدی حسن واقعاً الاغ عجیبی بود. هر روز کار بد و شیطنت‌آمیزی به فکرش می‌رسید. مثلاً دیروز گمان می‌کرد که گربه شده و مشهدی حسن و ننه خاور داشتند از دست او دیوانه می‌شدند. چند روز پیش شیر شده بود و صدای عرعر وحشتناکش تمام روستا را پر کرده بود. امروز او فکر جالبی کرد: این‌که وقتی مشهدی حسن به فروشگاه می‌رود تا بارش را بفروشد، او از سرازیری بزرگی که حسابی لیز شده بود لیز بخورد. وای به نظرش چه هیجان‌انگیز بود! سرانجام وقتش رسید. مشهدی حسن مثل همیشه به فروشگاه رفت، الاغ تخته چوب بزرگی برداشت و لیز خورد و مثل فشنگ در آسمان لحظه‌ای عرعر کرد و بعد با چهار سمش به زمین خورد. از شدّت درد مشهدی حسن را صدا زد. دیگر چیزی نفهمید وقتی به هوش آمد، خودش را در دامپزشکی دید. دکتر گفت که سه پایش شکسته است یا باید درد بکشد یا باید حسابی رویش خرج کرد تا سه پایش سالم بشود. مشهدی حسن از الاغ قول گرفت که دیگر این کار را نکند. الان بعد از ۲ سال هر سه پایش خوب شده است.

داستان از زهرا اصفهانی







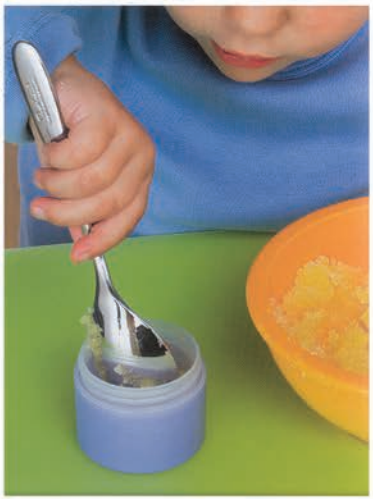




کاردستی

کِرِم دست‌ساز







این یک هدیه‌ی مناسب برای مواظبت از پوست بدن است. به خصوص برای کسی که پوستش زبر است یا روی آرنج‌ها و پاشنه‌های پایش پوسته پوسته می‌شود.

هر کس از این کرم دست‌ساز استفاده کند، پوستش صاف، نرم و برّاق می‌شود.



موادّ لازم:

- ۷۰ گرم شکر
- ۲ قاشق غذاخوری روغن زیتون
- یک ظرف گود
- ۱/۲ قاشق چای‌خوری شیره‌ی بادام
- یک ظرف دردار

۱ـ شکر و روغن زیتون را در یک کاسه با هم مخلوط کنید و آن قدر به هم بزنید تا مخلوط یک دستی به وجود بیاید، سپس شیره‌ی بادام را به آن اضافه کنید.

۲ـ آن را با دقّت با یک قاشق هم بزنید و در یک ظرف در دار بریزید.

۳ـ می‌توانید یک روبان دور در ظرف بپیچید.



سرگرمی

راه‌حباب

به این حباب‌ها نشان بده که از کجا وارد بدن ماهی بشوند و از چه راهی بیرون بروند!



عید قربان مبارک

خدایا، قلب کوچکم را حس کردی که چگونه برای رسیدن به کعبه‌ات می‌تپید؟ و وجودم را که در لباس احرام همچون فرشته‌ها بود؟
من و دوستانم در این ماه، روز قشنگ عید قربان را با طوافی کودکانه جشن گرفتیم و نوای پر مهر تو را لبیک گفتیم.
صدای کودکانه‌ی مرا در حال دعا برای همه‌ی آن‌هایی که دوستشان دارم شنیدی؟
ای آشنا با قلب صادقم، لبیک
مهربان با دست‌های کوچکم، لبیک
خالق مهربان‌ترین مادر، لبیک
آفریننده‌ی پر محبت‌ترین پدر، لبیک
دوست نازنین، دوست مهربان، لبیک

فاطمه حمزه‌ای
مربی پیش دبستانی پارسا ـ تهران



سرگرمی

رنگم کن

آن‌طور که
من می‌گویم:

۱ قهوه‌ای
۲ سبز
۳ زرشکی
۴ نارنجی

آثار بچه‌ها



نیلا باعشی-۴/۵ساله تهران



علی رحیمی-۴ساله



حانیه میری از گناباد



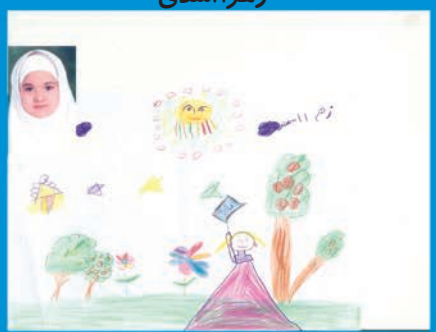
محمدحسین اسماعیل نظری-۸ساله کلاس دوم



هلیا آقاداشی-۶ساله از تهران



محمدمهدی معینی-۷ساله از تهران



زهرا اسدی



سارا خدادادی-کلاس دوم از نجف آباد

مهسا دانش‌افروز-۵ساله از تهران



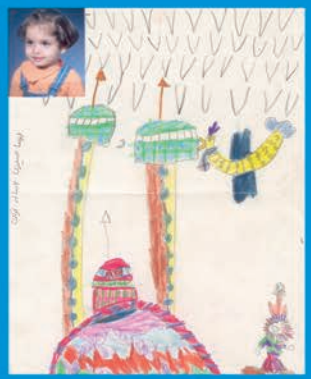
مرضیه ولی‌پور - کلاس سوم



ریحانه معینی-۵ساله از تهران



درسا حیدری-۶ساله از تهران



پرستو شجاعی سرچشمه-
۶ساله از تهران



ابوالفضل شاهی-۵ساله از گناباد



فاطمه زهرا عزت‌زادگان
جهرمی-۵ساله از جهرم



گلاره کسرایی



سیدامیرحسین فرنودی-۴ساله
از تهران



محمدمدبر-جهرم



مبینا علیه‌پور-۶/۵ساله از تهران



مهدی نجفی علی‌مددی از اندیشه



فرم اشتراک شاهدکودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.
مبلغ اشتراک شش‌ماهه ۲۱۰۰ تومان و یک‌ساله ۴۲۰۰ تومان است.
مبلغ مورد نظر خود را به حساب سیبا شماره ۰۱۰۵۸۴۷۴۲۰۰۰۶ بانک ملی ایران شعبه‌ی شاهد(کد ۷۶۰) به نام معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی (انتشارات شاهد) واریز نمایید.
فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجلّه‌ی شاهد کودک ارسال نمایید.
نشانی: تهران، خیابان آیت ا... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی انتشارات شاهد: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

نام: ..... نام خانوادگی: ..... تاریخ تولّد: .. / .. / ۱۳..
نشانی: .....
کد پستی: ..... تلفن: .....
مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

بچّه‌های مجلّه

سیّد امیر حسین فرنودی
زینب طاهرخانی
سمیه حبیبی
آرین اشتهاردی
علی باقری
مانی یوسفی
مهرسان طالبی
بهار راستگو
زهرا روحانی امیری
سیّده نرگس حسینی

سیّده ناهید حسینی
مهسا کریمی
زهرا ژاله محرابی
آیسان امانی
مهسا دانش‌افروز
امیر اشکان شمس
حسین بهادری
فرنام کافی
بیتا بابا احمدی
متین چراغی
محمد سعیدی
رومینا میرشفیعی







معرفی کتاب

دنیا در چمدان من

با این چمدان زیبا می‌توانی به همه جای دنیا سفر کنی. این چمدان با ۲۴ کتابی که دارد، تو را با بچه‌ها، حیوانات و جاهای دیدنی همه جای دنیا آشنا می‌کند.

تازه وقتی که از مسافرت و دیدنی‌های سفر خسته شدی، می‌توانی با استفاده از نقشه و نشانه‌های پشت کتاب‌ها، تمام دنیا را ببینی.

این چمدان کاری از نشر تولد است و تو می‌توانی تلفنی آن را سفارش بدهی. تلفن: ۷۷۷۳۳۰۴۳۷


وای یادم رفت سلام کنم!!!...